

=Islamic Knowledge and Insight

A Comparative Study of the Moral Argument for the Existence of God in the View of Richard Swinburne and Ayatollah Javadi Amoli

1. Author One: Affiliation
2. Author Two*: Affiliation (Email:)
3. Author Three: Affiliation

Abstract

The moral argument provides a crucial framework for understanding the relationship between human moral experience and the existence of God, yet its formulation varies significantly across Western analytic philosophy and Islamic metaphysical thought. This study offers a comparative analysis of Richard Swinburne, a leading analytic philosopher, and Ayatollah Javadi Amoli, a prominent representative of the Islamic tradition of transcendent theosophy. Swinburne employs an inductive-probabilistic methodology, treating morality as empirical data that contributes to a cumulative case for the existence of a perfectly good God. He emphasizes the objectivity of moral values, the normative force of moral obligation, and the central role of free will and responsibility, arguing that theism provides the simplest and most coherent explanation for these phenomena. In contrast, Javadi Amoli views morality not as empirical evidence but as an existential reality rooted in human fitrah and grounded in divine ontology. For him, moral values manifest the divine attributes within the structure of the human soul, and ethics acquires meaning only within the framework of divine unity and metaphysical knowledge of God. Consequently, morality is not an inferential proof for God but an expression of humanity's intrinsic connection to the Divine. The findings show that although both thinkers affirm the reality of morality and its dependence on God, their methodologies diverge sharply: Swinburne seeks an explanatory argument based on moral experience, whereas Javadi Amoli understands morality as a dimension of human existence in relation to God. This comparison reveals two distinct paradigms in interpreting the link between morality and theism and highlights new possibilities for cross-cultural studies in philosophy of religion.

Keywords: Moral argument, Richard Swinburne, Javadi Amoli, morality and theism, moral realism, fitrah



How to cite: Mohammadi Zaer, S., Anjomshoa, Z., Salajegheh, S., Nazari, A., Pour Rashidi, R. (2027). A Comparative Study of the Moral Argument for the Existence of God in the View of Richard Swinburne and Ayatollah Javadi Amoli. *Islamic Knowledge and Insight*, 5(1), 1-17.

© 2027 the authors. This is an open access article under the terms of the Creative Commons Attribution-NonCommercial 4.0 International (CC BY-NC 4.0) License.

Submit Date: 15 November 2025

Revise Date: 30 December 2025

Accept Date: 07 January 2026

Initial Publish: 07 January 2026

Final Publish: 22 December 2026

معرفت و بصیرت اسلامی

بررسی برهان اخلاقی بر وجود خدا از دیدگاه سویین برن و جوادی آملی

۱. نویسنده اول: افیلیشن
۲. نویسنده دوم*: افیلیشن (پست الکترونیک:)
۳. نویسنده سوم: افیلیشن

چکیده

برهان اخلاقی یکی از مهم‌ترین مسیرهای تبیین نسبت میان تجربه اخلاقی انسان و وجود خداوند است، اما تقریرهای گوناگون آن در دو سنت فلسفی غربی و اسلامی ساختار و کارکردهای متفاوتی یافته است. این پژوهش با رویکرد تطبیقی، به بررسی تقریر ریچارد سویین برن، فیلسوف تحلیلی معاصر، و آیت‌الله جوادی آملی، متفکر برجسته حکمت متعالیه، می‌پردازد. سویین برن بر پایه روش استقرایی-احتمالاتی، اخلاق را داده‌ای تجربی و بخشی از شواهد اثباتی برای اثبات وجود خدا می‌داند. او بر عینیت ارزش‌های اخلاقی، نیروی الزام‌آور تکلیف اخلاقی، و نقش اختیار و مسئولیت اخلاقی تأکید دارد و معتقد است که خداوند بهترین و ساده‌ترین تبیین برای این واقعیت‌هاست. در مقابل، جوادی آملی اخلاق را نه داده‌ای تجربی، بلکه حقیقتی وجودی و مرتبط با فطرت الهی انسان می‌داند. در دستگاه فکری او، ارزش‌های اخلاقی تجلی اسمای الهی و بخشی از مراتب وجود انسانی‌اند و اخلاق از مسیر توحید و معرفت الهی معنا می‌یابد. بنابراین، برهان اخلاقی نزد او نه روشی استدلالی برای اثبات خداوند، بلکه ظهوری از پیوند وجودی انسان با آفریدگار است. یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که هرچند هر دو متفکر بر واقعی بودن اخلاق و پیوند آن با خدا تأکید می‌کنند، روش‌شناسی آنان در تبیین این رابطه کاملاً متفاوت است؛ یکی به دنبال بهترین تبیین استدلالی مبتنی بر تجربه اخلاقی است و دیگری اخلاق را ساحتی از وجود انسان در نسبت با خدا می‌بیند. این تفاوت‌ها بیانگر دو رویکرد متمایز در فهم نسبت اخلاق و خداشناسی‌اند که مقایسه آن‌ها می‌تواند افق‌های نوینی برای مطالعات میان‌فرهنگی فلسفه دین بگشاید.

کلیدواژه‌ها: برهان اخلاقی، ریچارد سویین برن، جوادی آملی، اخلاق و خداشناسی،

واقع‌گرایی اخلاقی، فطرت

شیوه استناددهی: محمدی زائر، سارا، انجم شوعا، زهرا، سلاجقه، سنجر، نظری، اکبر، و پور رشیدی، رستم. (۱۴۰۶). بررسی برهان اخلاقی بر وجود خدا از دیدگاه سویین برن و جوادی آملی. *معرفت و بصیرت اسلامی*، ۵(۱)، ۱-۱۷.

© ۱۴۰۶ تمامی حقوق انتشار این مقاله متعلق به نویسنده است. انتشار این مقاله به صورت دسترسی آزاد مطابق با گواهی (CC BY-NC 4.0) صورت گرفته است.

تاریخ ارسال: ۲۴ آبان ۱۴۰۴

تاریخ بازنگری: ۹ دی ۱۴۰۴

تاریخ پذیرش: ۱۷ دی ۱۴۰۴

تاریخ چاپ اولیه: ۱۷ دی ۱۴۰۴

تاریخ چاپ نهایی: ۱ دی ۱۴۰۵

بحث اثبات وجود خدا همواره یکی از بنیادی‌ترین مسائل فلسفه دین و کلام بوده است و از دیرباز متفکران در سنت‌های مختلف کوشیده‌اند تا بر بنیاد عقل، تجربه، شهود یا اخلاق، راهی برای تبیین امکان و ضرورت وجود مبدأ هستی ارائه دهند. اهمیت این مسئله تنها یک دغدغه انتزاعی نظری نیست، بلکه به‌طور مستقیم در عمق زندگی فردی و جمعی انسان ریشه دارد؛ زیرا نوع تلقی انسان از مبدأ عالم، در شکل‌گیری جهان‌نگری، دست‌گاه ارزشی، تلقی او از مسئولیت اخلاقی و حتی در سبک زیستن او نقش تعیین‌کننده دارد. به همین دلیل، بررسی براهین مختلف اثبات وجود خدا، نه تنها دغدغه فیلسوفان دین غربی بوده است، بلکه در سنت اسلامی نیز اندیشمندانی همچون آیت‌الله جوادی آملی به‌صورت عمیق بدان پرداخته‌اند و تلاش کرده‌اند با پیوند دادن عقل، وحی و فطرت، تصویری جامع از راه‌های خداشناسی ارائه دهند (Javadi Amoli, 2007).

در میان مجموعه براهین مطرح در الهیات طبیعی، براهان اخلاقی جایگاه ویژه‌ای یافته است؛ زیرا برخلاف براهینی چون امکان و وجوب، حرکت یا صدیقین که ماهیتاً عقلی - فلسفی‌اند، و نیز برخلاف براهین تجربی مانند براهان نظم یا معجزه، براهان اخلاقی بر واقعیتی استوار است که در زندگی زیسته انسان حضور دائمی دارد. انسان، پیش از هر گونه تأمل نظری، خود را موجودی اخلاقی می‌یابد که میان خیر و شر تمایز می‌گذارد، مسئولیت‌پذیری را در درون خود احساس می‌کند و در برابر رفتار درست یا نادرست خویش داوری می‌کند. این ساختار اخلاقی پیشینی، یکی از مهم‌ترین شواهد برای اندیشمندانی بوده است که اخلاق را نشانه‌ای از وجود مبدأی برتر دانسته‌اند؛ مبدأی که بتواند منشأ الزام اخلاقی، عینیت ارزش‌ها و غایت‌مندی رفتار انسانی باشد. چنان‌که لوئیس در یکی از تقریرهای اولیه این استدلال، وجود قانون اخلاقی را نشانه‌ای از وجود قانون‌گذار متعالی می‌داند و تجربه اخلاقی را به‌عنوان یکی از ملموس‌ترین راه‌های مواجهه انسان با امر الهی تحلیل می‌کند (Lewis, 1952).

در سنت فلسفه دین معاصر، ریچارد سویین‌برن از برجسته‌ترین مدافعان براهان اخلاقی محسوب می‌شود. او در کنار براهین دیگری مانند استدلال از طریق نظم جهان (Swinburne, 2004)، تجربه دینی (Swinburne, 2012) و امکان وقوع معجزه (Swinburne, 1970)، بر این باور است که ساختار اخلاق بشر تنها در صورتی معنادار است که وجود خدایی خیرخواه، عالم و قادر مفروض باشد. سویین‌برن در آثار مختلف خود به این نکته اشاره می‌کند که ارزش‌های اخلاقی، الزام‌آور بودن آن‌ها، و پیوند میان اخلاق و مسئولیت، در صورتی تبیین‌پذیر هستند که بر یک واقعیت متافیزیکی متعالی مبتنی باشند و نه بر قراردادهای انسانی یا فرآیندهای صرفاً طبیعی (Swinburne, 1998). از منظر او، اخلاقیات عینی، بهترین تبیین را با فرض وجود خدا پیدا می‌کنند و این همان رویکرد «استقرایی - احتمالاتی» اوست که می‌کوشد مجموعه شواهد اخلاقی را در قالب یک نظریه واحد توضیح دهد.

دیدگاه سویین‌برن در سنت الهیات طبیعی بریتانیا، ادامه پروژه‌ای است که تلاش دارد ایمان دینی را از طریق عقلانیت استقرایی توجیه کند. او در این مسیر، اصولی همچون «سادگی تبیین» را به‌عنوان معیار ارزیابی نظریه‌ها به کار می‌گیرد و معتقد است که فرض وجود خدا، تبیین ساده‌تر، فراگیرتر و کارآمدتری برای پدیده‌های اخلاقی فراهم می‌آورد (Peterson et al., 2013). به همین دلیل، براهان اخلاقی در منظومه فکری سویین‌برن، نه یک براهان قیاسی و قطعی، بلکه حلقه‌ای مهم در مجموعه‌ای انباشتی از دلایل است که احتمال صدق فرض وجود خدا را افزایش می‌دهند (Asghari, 2019).

در مقابل این رویکرد، آیت‌الله جوادی آملی در سنت فلسفه اسلامی - به‌ویژه حکمت متعالیه - با تکیه بر مبانی وجودشناختی و معرفت‌شناختی خاص خود، برداشت متفاوتی از جایگاه اخلاق و نقش آن در خداشناسی ارائه می‌دهد. او در آثار متعدد خود، اخلاق را پدیده‌ای ریشه‌دار در حقیقت وجود انسان می‌داند و معتقد است که ارزش‌های اخلاقی انعکاس ساختار وجودی انسان و نسبت او با مبدأ هستی هستند (Javadi Amoli, 2005b). از نظر او، اخلاق

بدون پیوند با حقیقت وجود، به سطحی از اعتبارات اجتماعی فروکاسته می‌شود و تنها هنگامی می‌تواند کارکرد هستی‌شناختی پیدا کند که بر مبنای مبدای که هستی‌بخش و کمال‌بخش است تفسیر شود. این نگاه جوادی آملی را به این نتیجه می‌رساند که برهان اخلاقی، اگر به ساختارهای عمیق‌تری چون برهان امکان و وجوب، برهان فطرت یا مبانی توحیدی بازنگردد، توان اثبات واجب‌الوجود را ندارد و تنها می‌تواند به صورت مقدمه‌ای در مسیر خداشناسی نقش ایفا کند (Javadi Amoli, 2007).

رویکرد قیاسی و عقلی جوادی آملی به برهان اخلاقی، تفاوت آشکاری با روش استقرایی و تجربی سویین‌برن دارد. در حالی که سویین‌برن بر اساس جمع‌آوری شواهد اخلاقی، روان‌شناختی و تاریخی می‌کوشد از طریق «بهترین تبیین»، احتمال وجود خدا را افزایش دهد (Masoumi & Zare, 2023)، جوادی آملی بر این باور است که اخلاق در مرتبه ذات وابسته به وجود است و بنابراین باید در منظومه‌ای قرار گیرد که مبانی هستی‌شناختی آن پیش‌تر ثابت شده باشد. از نظر او، اگر کسی بدون توجه به برهان‌های عقلی، به‌طور مستقل از طریق تجربه اخلاقی بخواهد وجود خدا را اثبات کند، به دلیل فقدان مبنای وجودی، نتیجه او قطعی نخواهد بود و به سطحی از استحسانات یا شواهد غیرتعیینی فروکاسته می‌شود (Dehqani, 2020).

این اختلاف روش‌شناختی، در تحلیل دو متفکر نسبت اخلاق و انسان نیز آشکار است. سویین‌برن، با تأکید بر نقش اختیار انسان در ساختار اخلاقی، معتقد است که مسئولیت‌پذیری اخلاقی تنها در صورتی تبیین می‌شود که انسان در برابر خدایی خیرخواه و ناظر قرار داشته باشد؛ خدایی که هم ظرفیت انتخاب را در وجود انسان نهاده و هم امکان پاداش و کیفر اخلاقی را فراهم کرده است (Swinburne, 1998). او بر این اساس، اخلاق را شاهدی بر حضور نوعی «نظم اخلاقی» در جهان می‌داند که خود بهترین تبیین را با فرض وجود خداوند پیدا می‌کند (Palmer, 1989).

اما جوادی آملی، در چارچوب فلسفه اسلامی، اخلاق را نه صرفاً ناظر به رفتار، بلکه ناظر به کمال وجودی انسان می‌بیند. به بیان او، اخلاق بخشی از مسیر حرکت انسان به سوی خداوند است و از این‌رو، ریشه در فطرت الهی او دارد. این نگاه موجب می‌شود که اخلاق در اندیشه او، نه صرفاً مبنایی برای اثبات خدا، بلکه خود نتیجه و محصول رابطه انسان با خداوند باشد (Ayatollahi, 2017). در چنین منظری، انسان اخلاقی کسی است که با حقیقت وجودی خود هماهنگ شده و مسیر قرب الهی را طی می‌کند، و بنابراین اخلاق، پیش‌فرضی برای توحید نیست، بلکه یکی از ثمرات آن است.

با توجه به این تفاوت‌های بنیادین، جایگاه برهان اخلاقی در دستگاه فکری این دو اندیشمند به‌صورت چشم‌گیری متفاوت است. سویین‌برن به‌عنوان فیلسوف تحلیلی و مدافع الهیات طبیعی، برهان اخلاقی را بخشی از شبکه‌ای استدلالی می‌بیند که به شکل انباشتی، احتمال وجود خدا را تقویت می‌کنند (Asghari, 2019). در حالی که جوادی آملی، بر پایه مبانی حکمت متعالیه، اخلاق را تنها در صورتی واجد ارزش برهانی می‌داند که به یکی از براهین عقلی - مانند امکان و وجوب - بازگردد (Javadi Amoli, 2005a).

در عین حال، پژوهش حاضر با توجه به بررسی‌های صورت گرفته در منابع پیشین، نشان می‌دهد که اگرچه درباره برهان غایت‌شناختی و برهان معجزه تحقیقات تطبیقی متعددی انجام شده است، اما درباره برهان اخلاقی، هنوز پژوهشی مستقل که به‌طور دقیق دیدگاه سویین‌برن و جوادی آملی را در کنار یکدیگر تحلیل و مقایسه کند، صورت نگرفته است (Mosadeghi, 2013). این خلأ پژوهشی، اهمیت مطالعه حاضر را دوچندان می‌کند؛ زیرا برهان اخلاقی در هر دو سنت، یکی از مباحث محوری و البته چالش‌برانگیز است. در غرب، نقدهای فراوانی بر برهان اخلاقی وارد شده است؛ از جمله نقدهایی که بر ساختار استقرایی آن یا بر رابطه میان ارزش‌های اخلاقی و وجود خدا تأکید می‌کنند. در جهان اسلام نیز، برخی پژوهش‌ها به بررسی پیوند اخلاق و خداشناسی پرداخته‌اند، اما این پژوهش‌ها عمدتاً ناظر به دیدگاه‌های درون‌سنتی بوده و کمتر به

ارزش‌های اخلاقی واقعیتی مستقل از اراده انسان باشند، نیاز به منشأی متعالی پیدا می‌کنند که بتواند این عینیت را توضیح دهد.

در مسیر فهم دقیق اخلاق، تمایز میان حوزه‌های مختلف آن نیز اهمیت اساسی دارد. اخلاق هنجاری به پرسش‌هایی می‌پردازد که «چه باید کرد؟» یا «چه رفتاری درست است؟» و در پی ارائه معیارهایی برای تشخیص عمل اخلاقی است. در مقابل، فرااخلاق به تحلیل مفهومی، معرفت‌شناختی و وجودشناختی مفاهیمی چون «خوب»، «بد»، «وظیفه» یا «ارزش» می‌پردازد و می‌کوشد تعیین کند که آیا این مفاهیم ناظر به واقعیت‌اند یا صرفاً بیانگر احساسات و ترجیحات هستند. مور در تحلیل کلاسیک خود از فرااخلاق، مفهوم «خوب» را بسیط و تعریف‌ناپذیر می‌داند و بر عینی بودن ارزش‌های اخلاقی تأکید می‌کند، هرچند خود او برهان اخلاقی به معنای خداپاورانه آن را نمی‌پذیرفت. نوع سوم، اخلاق دینی است که به رابطه میان ارزش‌های اخلاقی و دین می‌پردازد و از منظر سنت‌های دینی می‌پرسد که حکم اخلاقی چه نسبتی با اراده یا ذات الهی دارد. سویین‌برن در آثار خود با بهره‌گیری از مباحث فرااخلاق و اخلاق دینی، نشان می‌دهد که درک الزام اخلاقی بدون فرض موجودی الهی که خیر مطلق باشد، با دشواری‌های جدی روبه‌روست (Swinburne, 1998). او در این زمینه تلاش می‌کند ساختار فرااخلاقی ارزش‌ها را با اعتقاد دینی پیوند دهد.

بحث درباره ارزش‌های اخلاقی و اینکه آیا این ارزش‌ها واقعی یا قراردادی‌اند، در قلب مباحث برهان اخلاقی قرار دارد. اگر ارزش‌های اخلاقی صرفاً محصول قراردادهای اجتماعی یا احساسات شخصی باشند، برهان اخلاقی بنیانی نخواهد داشت؛ زیرا چیزی که ساخته توافق یا احساس است، نمی‌تواند راهی برای اثبات موجودی متعالی باشد. اما اگر ارزش‌ها واقعی و مستقل از ذهن انسان باشند، پرسش درباره منشأ این ارزش‌ها مطرح می‌شود. لوئیس در دفاع از عینیت ارزش‌های اخلاقی، بر این نکته تأکید می‌کند که تجربه اخلاقی جهان‌شمول بشر نشان می‌دهد که انسان‌ها نوعی «قانون درونی» را در خود احساس می‌کنند که فراتر از تمایلات فردی یا

مقایسه با رویکردهای تحلیلی غربی پرداخته‌اند (Raghebi, 2013).

در همین راستا، این مقاله با هدف بررسی تطبیقی ساختار، پیش‌فرض‌ها، کارکردها و نتایج برهان اخلاقی در اندیشه دو متفکر برجسته—ریچارد سویین‌برن در سنت فلسفه دین غربی و آیت‌الله جوادی آملی در سنت حکمت اسلامی—پرسش اصلی خود را چنین طرح می‌کند که: «برهان اخلاقی برای اثبات وجود خدا در اندیشه سویین‌برن و آیت‌الله جوادی آملی چه ساختار، مبانی و پیامدهایی دارد و این دو رویکرد از چه نقاط اشتراک و افتراقی برخوردارند؟». این پرسش، علاوه بر روشن کردن جایگاه اخلاق در الهیات طبیعی و فلسفه اسلامی، می‌تواند تصویری دقیق‌تر از ظرفیت‌های اخلاق برای خداشناسی ارائه دهد و به تبیین نسبت عقل، اخلاق و ایمان در دو سنت فکری متفاوت کمک کند.

مفهوم‌شناسی اصطلاحات پژوهش

مفهوم اخلاق در فلسفه دین و الهیات، مفهومی چندلایه و پیچیده است و هرگونه بررسی درباره نقش اخلاق در اثبات وجود خدا نیازمند تبیین روشن این مفهوم و شاخه‌های مرتبط با آن است. اخلاق در معنای نخست، به‌عنوان واقعیتی عینی در تجربه زیسته انسان حضور دارد. انسان پیش از آنکه درگیر تحلیل‌های فلسفی شود، در زندگی روزمره خود با گزاره‌هایی همچون «این کار درست است»، «آن رفتار نادرست است» یا «باید نسبت به دیگری مهربان بود» مواجه می‌شود. این تجربه اخلاقی ابتدایی، از دیدگاه بسیاری از فیلسوفان غربی و اسلامی، نشانه‌ای از ساختاری عینی در جهان است که به صرف قراردادهای انسانی فروکاسته نمی‌شود. آدامز در تحلیل خود از اخلاق، ارزش‌های اخلاقی را اموری واقعی و مستقل از وضعیت روان‌شناختی انسان می‌داند و بر این نکته تأکید می‌کند که خیر اخلاقی، نوعی واقعیت هستی‌شناختی دارد که در ورای توافق اجتماعی قرار می‌گیرد (Adams, 1999). این تلقی از اخلاق به‌عنوان واقعیت عینی، نقطه عزیمت مهمی برای کسانی است که برهان اخلاقی را راهی برای تبیین وجود خدا می‌دانند؛ زیرا اگر

امکان و وجوب پیوند داده شود و از سطح تجربه شخصی عبور کند (Ayatollahi, 2017).

با توجه به این پیش فرض‌ها، تعریف برهان اخلاقی خود مسئله‌ای مهم است. برهان اخلاقی در شکل کلاسیک خود، تلاش می‌کند از وجود ارزش‌های اخلاقی یا الزام اخلاقی به وجود خدا برسد. تقریر کانت بر اساس ضرورت وجود خدا برای تضمین عدالت اخلاقی است؛ یعنی او معتقد بود که عقل عملی انسان ما را به پذیرش وجود خدا به عنوان شرط امکان نظام اخلاقی هدایت می‌کند. مور، هرچند مدافع عینیت اخلاق بود، اما برهان اخلاقی خداپاورانه را نمی‌پذیرفت و معتقد بود که «خوب» مفهومی بسیط و تعریف‌ناپذیر است. در سنت جدید، آدامز با تکیه بر نظریه «خیر الهی»، تلاش می‌کند ارزش اخلاقی را به ذات الهی پیوند دهد و از این طریق برهان اخلاقی را تقویت کند (Adams, 1999). تفاوت برهان اخلاقی با براهین غایت‌شناختی و وجودی نیز از نظر روش‌شناختی و محتوایی اهمیت زیادی دارد. براهین وجودی - مانند برهان امکان و وجوب - تلاش دارند از مفاهیم بدیهی عقلی به وجود خدا برسند، در حالی که براهین غایت‌شناختی با تکیه بر نظم و هدفمندی جهان طبیعی استدلال می‌کنند. برهان اخلاقی اما به تجربه اخلاقی انسان تکیه دارد و از ساختار درونی نفس انسانی به خداشناسی می‌رسد. سویین‌برن در این زمینه تلاش می‌کند اخلاق را به عنوان یکی از داده‌های تجربی زندگی انسانی تحلیل کند و آن را در کنار شواهد دیگر قرار دهد تا تصویری جامع از الهیات طبیعی ارائه دهد (Masoumi & Zare, 2023). در مقابل، جوادی آملی اخلاق را بخشی از ساختار وجودی انسان می‌داند که تنها پس از پذیرش مبانی عقلی توحید معنا پیدا می‌کند و بنابراین، نمی‌توان آن را هم‌عرض با براهین فلسفی قرار داد (Raghebi, 2013). همچنین، مفهوم اختیار و مسئولیت نقشی اساسی در برهان اخلاقی دارد. سویین‌برن در تحلیل خود بر این باور است که انسان موجودی مختار است و مسئولیت اخلاقی تنها در صورتی معنا دارد که فرد در برابر موجودی عالم و خیر قرار داشته باشد که رفتار او را ارزیابی کند (Swinburne, 1993). او

ساختارهای اجتماعی است (Lewis, 1952). در همین راستا، سویین‌برن نیز بر عینی بودن الزام اخلاقی تأکید می‌کند و استدلال می‌کند که بهترین تبیین برای وجود این الزام، وجود موجودی است که خیر مطلق بوده و ساختار اخلاقی جهان را پشتیبانی می‌کند (Swinburne, 1993).

رابطه میان اخلاق و خداشناسی نیز یکی دیگر از مباحث اساسی در این بخش است. در سنت غربی، برخی فیلسوفان اخلاق چون کانت، اخلاق را راهی برای رسیدن به خدا نمی‌دانستند، بلکه خدا را لازمه اخلاق می‌دانستند؛ یعنی تصور آنها این بود که وجود امر اخلاقی ما را به پذیرش وجود خدا به عنوان پیش فرض رفتار اخلاقی سوق می‌دهد. سویین‌برن در این زمینه با آنکه متأثر از سنت عقل‌گرایی دینی است، اما روش او با روش کانت متفاوت است. او معتقد است که اخلاق انسانی نشانه‌ای تجربی و زبانی برای وجود خداست و به همین دلیل می‌توان از آن در قالب استدلال استقرایی بهره گرفت. او در تحلیل خود، پیوند میان اخلاق و خداشناسی را نه یک الزام عقلی محض، بلکه تبیین احتمالاتی می‌داند که به ما می‌گوید: اگر خدایی اخلاق‌مدار وجود داشته باشد، وجود الزام‌های اخلاقی قابل فهم‌تر خواهد شد (Swinburne, 2004). این همان چارچوب کلی الهیات طبیعی است که در آن مجموعه‌ای از شواهد - از جمله اخلاق - احتمال وجود خدا را تقویت می‌کنند (Peterson et al., 2013).

در مقابل، جوادی آملی اخلاق را نه مقدمه‌ای برای شناخت خدا، بلکه نتیجه‌ای از ارتباط وجودی انسان با خدا می‌داند. او به صراحت بیان می‌کند که اخلاق تنها زمانی معنا دارد که انسان نسبت وجودی خود را با مبدأ هستی بشناسد و در این صورت است که رفتار او سمت‌وسوی الهی پیدا می‌کند (Javadi Amoli, 2007). او همچنین تأکید دارد که برخی تقریرهای غربی از برهان اخلاقی بر مبنای تجربه یا احساس اخلاقی استوارند که از منظر فلسفه اسلامی نمی‌تواند حجیت یقینی داشته باشد. از دیدگاه او، اخلاق تنها در صورتی می‌تواند به خداشناسی راه ببرد که به مبانی فلسفی‌ای چون

نتیجه، برهان اخلاقی از نظر او تنها زمانی معتبر است که با برهان‌های عقلی عمیق‌تر پیوند بخورد (Dehqani, 2020).

بنابراین، مبانی نظری و مفاهیم کلیدی مرتبط با برهان اخلاقی نشان می‌دهد که این برهان در سنت‌های مختلف، ساختارها و پیش‌فرض‌های متفاوتی دارد. تقریرهای غربی، به‌ویژه در اندیشه سویین‌برن، بر تجربه اخلاقی و تبیین احتمالاتی آن تکیه دارند، در حالی که تقریر اسلامی - به‌ویژه در اندیشه جوادی آملی - اخلاق را ریشه‌دار در وجود انسان می‌داند و آن را تنها در پرتو مبانی عقلی توحید قابل تبیین می‌شمارد. این تفاوت‌ها زمینه لازم را برای بررسی تطبیقی دقیق در بخش‌های بعد فراهم می‌کند.

مبانی برهان اخلاقی نزد ریچارد سویین‌برن

برهان اخلاقی به‌طور کلی استدلالی فلسفی است که از واقعیت تجربه اخلاقی انسان، عینیت ارزش‌های اخلاقی یا الزام‌هنجاری افعال، برای اثبات یا تقویت باور به وجود خدا استفاده می‌کند. در این برهان، نقطه آغاز نه ساختار جهان طبیعی، بلکه تجربه درونی انسان از «باید» و «نباید» اخلاقی است. به بیان دقیق‌تر، مدعای اصلی این برهان آن است که اگر ارزش‌ها و الزامات اخلاقی واقعیتی عینی و فراتر از قراردادهای انسانی داشته باشند، باید منشأی متعالی برای آن‌ها فرض شود. از این رو، برهان اخلاقی تلاش می‌کند شکاف میان واقعیت اخلاق و مبنای متافیزیکی آن را پر کند. در فلسفه دین معاصر، ریچارد سویین‌برن یکی از مهم‌ترین فیلسوفانی است که این برهان را در چارچوب الهیات طبیعی بازسازی کرده و صورت‌بندی جدیدی از آن ارائه داده است (Swinburne, 2004).

سویین‌برن برهان اخلاقی را نه به‌صورت برهانی قیاسی و یقینی، بلکه به‌عنوان بخشی از یک استدلال استقرایی و احتمالاتی مطرح می‌کند. او معتقد است که الهیات طبیعی باید همانند علوم تجربی عمل کند؛ یعنی از مجموعه‌ای از داده‌ها آغاز کرده و بهترین تبیین برای آن‌ها را جست‌وجو کند. در این چارچوب، تجربه اخلاقی انسان یکی از داده‌های بنیادین محسوب می‌شود. انسان‌ها خود را در برابر الزاماتی می‌یابند که صرفاً ترجیحات شخصی نیستند، بلکه نوعی الزام واقعی

مسئولیت اخلاقی را یکی از دلایل اصلی برای تبیین وجود خدا می‌داند و می‌نویسد که بدون فرض وجود خدا، ارتباط میان الزام اخلاقی و پیامدهای عملی رفتار انسان قابل توضیح نیست (Craig, 1994). از سوی دیگر، جوادی آملی نیز بر اختیار انسان تأکید می‌کند، اما آن را نه صرفاً آزادی در انتخاب، بلکه بخشی از مسیر کمال وجودی انسان می‌داند. او معتقد است که اختیار انسان جلوه‌ای از ربط وجودی او با خداوند است و مسئولیت اخلاقی نیز از همین نسبت وجودی برمی‌خیزد (Maleki & Mostafapour, 2022). این نگاه موجب می‌شود که خیر اخلاقی در اندیشه او نه صرفاً یک ارزش قراردادی، بلکه مرحله‌ای از تکامل انسان در مسیر قرب الهی باشد (Shaddel et al., 2022).

در میان تقریرهای معاصر، تقریر سویین‌برن جایگاهی ویژه دارد. سویین‌برن استدلال اخلاقی را نه یک برهان مستقل و یقینی، بلکه بخشی از استدلال انباشتی می‌بیند که در کنار براهین استقرایی دیگر، احتمال وجود خدا را افزایش می‌دهد. او در تحلیل خود از اخلاق تأکید می‌کند که الزام اخلاقی، معنای مسئولیت، و قابلیت انسان برای انتخاب خیر و شر، همه اموری هستند که در صورتی قابل فهم‌اند که فرض وجود خدایی خیر مطلق و ناظر را بپذیریم (Swinburne, 1998). او با بهره‌گیری از اصل سادگی توضیح می‌دهد که نظریه وجود خدا، نسبت به نظریه‌های طبیعی‌گرایانه یا نسبیست‌گرایانه، تبیین ساده‌تر و جامع‌تری برای واقعیت اخلاقی فراهم می‌آورد (Palmer, 1989).

در مقابل، تقریر اسلامی از برهان اخلاقی، به‌ویژه در اندیشه جوادی آملی، بر بنیان هستی‌شناختی اخلاق تأکید می‌کند. جوادی آملی معتقد است که اخلاق باید در منظومه‌ای قرار گیرد که در آن وجود خدا از طریق براهین عقلی اثبات شده باشد و سپس اخلاق جایگاه خود را به‌عنوان نشانه‌ای از کمال انسانی پیدا می‌کند. او در آثار خود بارها تأکید می‌کند که اخلاق بدون پیوند با خدا، به سطح اعتبارات ذهنی فروکاسته می‌شود و تنها وقتی در پرتو توحید قرار گیرد می‌تواند ارزش واقعی پیدا کند (Javadi Amoli, 2009).

و الزام آور دارند. سویین‌برن این تجربه را نقطه شروع استدلال می‌گیرد و می‌پرسد: چه چیزی می‌تواند بهترین تبیین برای وجود چنین الزاماتی باشد؟ (Swinburne, 1993).

بازسازی دقیق استدلال سویین‌برن نشان می‌دهد که برهان اخلاقی او بر چند مقدمه اساسی استوار است. نخست آن که ارزش‌های اخلاقی عینی‌اند و صرفاً محصول احساسات یا قراردادهای اجتماعی نیستند. انسان‌ها حتی در شرایطی که نقض اخلاق برای آنان سودمند است، همچنان برخی اعمال را نادرست می‌دانند. این شهود اخلاقی نشان می‌دهد که اخلاق واجد نوعی استقلال هنجاری است. سویین‌برن این استقلال را نشانه وجود واقعیتی اخلاقی در جهان تلقی می‌کند (Swinburne, 1998). دوم آن که واقعیت‌های اخلاقی نیازمند تبیین‌اند؛ زیرا نظریه‌ای که نتواند منشأ الزام اخلاقی را توضیح دهد، ناقص خواهد بود. سوم آن که فرض وجود خدایی کاملاً خیر، ساده‌ترین و جامع‌ترین تبیین برای این واقعیت اخلاقی است.

در اینجا نکته‌ای مهم در تحلیل دیدگاه سویین‌برن آشکار می‌شود: او اخلاق را «دلیل مستقیم» بر وجود خدا نمی‌داند، بلکه آن را «شاهد تبیینی» معرفی می‌کند. به بیان دیگر، اخلاق برای او همچون داده‌ای است که احتمال صدق فرضیه خدا‌باوری را افزایش می‌دهد. این نکته تفاوت اساسی تقریر او با تقریرهای کلاسیک برهان اخلاقی است. سویین‌برن برخلاف سنت کانتی که اخلاق را به ضرورت عملی ایمان پیوند می‌داد، تلاش می‌کند اخلاق را در چارچوب نظریه بهترین تبیین تحلیل کند (Asghari, 2019). بنابراین ساختار استدلال او چنین است: اگر خدا‌باوری بتواند مجموعه‌ای از پدیده‌ها— including اخلاق—را بهتر از رقیبان توضیح دهد، پذیرش آن عقلانی‌تر خواهد بود.

تحلیل دقیق‌تر نشان می‌دهد که اصل «سادگی» در دستگاه استدلالی سویین‌برن نقش محوری دارد. او معتقد است نظریه‌ای عقلانی‌تر است که با مفروضات کمتر، پدیده‌های بیشتری را توضیح دهد. از نگاه او، طبیعی‌گرایی اخلاقی مجبور است توضیح‌های پیچیده‌ای مبتنی بر تکامل زیستی یا سازوکارهای روان‌شناختی ارائه کند، در حالی که

فرض وجود خدایی خیرخواه می‌تواند منشأ ارزش‌های اخلاقی، الزام هنجاری و احساس مسئولیت را در قالب نظریه‌ای واحد توضیح دهد (Palmer, 1989). در اینجا می‌توان مشاهده کرد که برهان اخلاقی سویین‌برن عمیقاً وابسته به معیارهای روش‌شناختی فلسفه تحلیلی است، نه صرفاً شهودهای دینی.

یکی از ارکان مهم استدلال سویین‌برن مفهوم «الزام اخلاقی» است. او میان توصیف رفتار و الزام اخلاقی تمایز می‌گذارد. نظریه‌های طبیعی‌گرا می‌توانند توضیح دهند چرا انسان‌ها رفتارهای خاصی دارند، اما نمی‌توانند توضیح دهند چرا انسان‌ها احساس می‌کنند باید چنین رفتارهایی داشته باشند. این «باید» اخلاقی نیرویی هنجاری دارد که از سطح توصیف فراتر می‌رود. سویین‌برن استدلال می‌کند که چنین نیروی هنجاری تنها در صورتی قابل فهم است که موجودی شخصی و اخلاقاً کامل منشأ آن باشد (Mosadeghi, 2013).

در تحلیل نویسنده می‌توان گفت که سویین‌برن در این مرحله از استدلال، اخلاق را از سطح روان‌شناسی به سطح متافیزیک منتقل می‌کند. احساس گناه، مسئولیت و پشیمانی صرفاً حالات ذهنی تلقی نمی‌شوند، بلکه نشانه مواجهه انسان با واقعیتی فراتر از خود هستند. او حتی تجربه اخلاقی را نوعی آگاهی غیرمستقیم از خدا تلقی می‌کند؛ ایده‌ای که در سنت مسیحی نیز پیشینه دارد (Lewis, 1952).

بنابراین، اخلاق در اندیشه او کارکردی معرفتی پیدا می‌کند. عنصر دیگر در ساختار استدلال سویین‌برن، مفهوم اختیار است. او معتقد است الزام اخلاقی تنها زمانی معنا دارد که انسان دارای آزادی واقعی باشد. اگر رفتار انسان کاملاً تعیین شده باشد، ستایش و سرزنش بی‌معنا خواهند بود. بنابراین وجود اخلاق مستلزم وجود اختیار است، و اختیار نیز نیازمند جهانی است که توسط خدایی عقلانی طراحی شده باشد (Swinburne, 1993). بدین ترتیب، اخلاق، اختیار و خدا در نظام فکری او یک شبکه مفهومی واحد تشکیل می‌دهند.

در این مرحله می‌توان ارکان اصلی برهان اخلاقی سویین‌برن را استخراج کرد: واقعیت عینی ارزش‌های اخلاقی، وجود الزام هنجاری، تجربه مسئولیت اخلاقی، فرض اختیار انسانی، و اصل

و معیار بهترین تبیین، پرسش‌هایی بنیادین درباره میزان قدرت اثباتی آن ایجاد می‌کند؛ پرسش‌هایی که زمینه اصلی بررسی‌های انتقادی در ادامه مقاله را تشکیل خواهند داد.

مبانی برهان اخلاقی نزد آیت‌الله جوادی آملی

پیش از ورود به تقریر آیت‌الله جوادی آملی، باید روشن کرد که «برهان اخلاقی» در افق حکمت اسلامی لزوماً همان معنای رایج در فلسفه دین غربی را ندارد. در تقریر کلاسیک غربی، برهان اخلاقی معمولاً از «واقعیت اخلاق» به عنوان داده‌ای مستقل آغاز می‌کند و سپس با یک حرکت استنتاجی یا تبیینی، وجود خدا را به عنوان منشأ، ضامن یا بهترین تبیین آن پیشنهاد می‌دهد. اما در چارچوب حکمی، اخلاق غالباً درون یک تصویر وجودشناختی از انسان و عالم فهم می‌شود و از همین رو، اخلاق یا به مثابه «آیت» و «نشانه» فهم می‌گردد یا به مثابه «مرتبه‌ای از کمال وجودی». بر این اساس، تعریف دقیق‌تر از برهان اخلاقی در دستگاه جوادی آملی چنین است: اخلاق، به مثابه واقعیتی عینی و الزام‌آور در جان انسان، تنها در صورتی معقول و تبیین‌پذیر است که انسان و ارزش‌ها در نسبت وجودی با خداوند— به عنوان مبدأ حقیقت و خیر—تفسیر شوند. بنابراین، برهان اخلاقی نزد او نه یک استدلال تجربی از اخلاق به خدا، بلکه نوعی «ارجاع اخلاق به مبانی توحیدی و وجودی» است که در نهایت کارکردش تثبیت عقلانیت اخلاق دینی و دفاع از عینیت ارزش‌ها در پرتو خداشناسی است (Javadi Amoli, 2007).

نقطه عزیمت جوادی آملی در این بحث «هستی‌شناسی اخلاق» است، نه صرفاً توصیف پدیده‌های اخلاقی. او در آثار خود تأکید می‌کند که اخلاق، اگر حقیقتاً اخلاق باشد، نمی‌تواند صرفاً مجموعه‌ای از قراردادهای اجتماعی یا عادات روان‌شناختی تلقی شود؛ زیرا در آن صورت نیروی الزام‌آور و معیاریت خود را از دست می‌دهد. وقتی او عدالت، صدق و احسان را مطرح می‌کند، آن‌ها را فقط دستورالعمل رفتاری نمی‌بیند، بلکه آن‌ها را «کمالات وجودی» و «تجلیات حقیقت» در مرتبه انسانی تلقی می‌کند (Javadi Amoli, 2005b). از اینجا می‌توان نتیجه گرفت که برای او مسئله اصلی این

بهترین تبیین. این عناصر در کنار یکدیگر ساختاری استقرایی ایجاد می‌کنند که هدف آن افزایش معقولیت خداباوری است. اهمیت این بازسازی در آن است که نشان می‌دهد سوییچ‌برن برهان اخلاقی را به صورت استدلالی مستقل ارائه نمی‌کند، بلکه آن را در قالب استدلال انباشتی قرار می‌دهد؛ مجموعه‌ای از شواهد که همدیگر را تقویت می‌کنند (Masoumi & Zare, 2023).

با این حال، همین ویژگی منشأ پرسش‌های انتقادی مهمی نیز می‌شود. اگر برهان اخلاقی صرفاً احتمال وجود خدا را افزایش دهد، آیا می‌تواند نقش برهانی واقعی ایفا کند؟ برخی تحلیل‌گران معتقدند که استقرایی بودن استدلال موجب می‌شود نتیجه آن وابسته به پذیرش پیش‌فرض‌های معرفت‌شناختی خاص باشد. به‌ویژه این پرسش مطرح می‌شود که آیا واقعیت اخلاقی واقعاً نیازمند تبیینی الهی است یا می‌توان آن را در چارچوب نظریه‌های رقیب توضیح داد؟ (Raghebi, 2013). همین پرسش‌ها زمینه ورود نقدهای فلسفی بعدی را فراهم می‌کند.

نکته قابل توجه دیگر آن است که سوییچ‌برن اخلاق را به عدالت‌نهایی نیز پیوند می‌دهد. انسان‌ها انتظار دارند خیر بی‌پاداش نماند و شر بی‌کیفر نباشد. این انتظار اخلاقی، از نظر او، نشانه‌ای از ساختار اخلاقی جهان است و فرض وجود خدا بهترین توضیح برای چنین انتظاری محسوب می‌شود (Craig, 1994). در تحلیل حاضر می‌توان گفت که سوییچ‌برن از این طریق اخلاق را به غایت‌شناسی جهان متصل می‌کند و نشان می‌دهد که جهان اخلاقی بدون وجود ناظم اخلاقی کامل، فاقد انسجام خواهد بود.

در مجموع، تقریر سوییچ‌برن از برهان اخلاقی تلاشی نظام‌مند برای بازسازی الهیات طبیعی در قالب فلسفه تحلیلی است. او اخلاق را داده‌ای تجربی، معرفتی و وجودی تلقی می‌کند که در کنار سایر شواهد، فرضیه خداباوری را عقلانی‌تر از بدیل‌های طبیعی‌گرایانه می‌سازد. اهمیت این تقریر در آن است که برهان اخلاقی را از قالب سنتی خارج کرده و آن را وارد چارچوب نظریه‌های تبیینی معاصر کرده است. با این حال، وابستگی شدید این برهان به روش استقرایی

نیست که «چرا مردم اخلاقی‌اند»، بلکه این است که «اخلاق چگونه واقعیت دارد» و «واقعیت اخلاق بر چه بنیانی استوار است». این تغییر زاویه، کل ساختار برهان اخلاقی را در نگاه او دگرگون می‌کند.

بر اساس همین مبنا، یکی از عبارات کلیدی در تحلیل جوادی آملی این است که ارزش‌های اخلاقی «انعکاس حقیقت وجود» هستند. معنای پژوهشی این گزاره آن است که اخلاق به مقوله «وجود» گره می‌خورد و از سطح «اعتبار» عبور می‌کند. او در «توحید در قرآن» پیوند مستقیم ارزش‌های اخلاقی با اسمای الهی را توضیح می‌دهد و نشان می‌دهد که فضایل اخلاقی، صرفاً توصیه‌های بیرونی نیستند؛ بلکه «پرتو» و «ظهور» اسماء الهی در عالم انسانی‌اند (Javadi Amoli, 2005a). اگر عدالت پرتوی از عدل الهی باشد، اخلاق دیگر صرفاً یک امر قراردادی نیست، بلکه نحوه‌ای از «واقعیت‌یابی» حقیقت الهی در ساحت انسان است. در اینجا اخلاق از حیث متافیزیکی، وابسته به توحید می‌شود، نه از حیث روان‌شناختی یا جامعه‌شناختی.

از منظر تحلیلی، می‌توان ارکان استدلال جوادی آملی را به صورت شبکه‌ای از پیش‌فرض‌ها و نتایج استخراج کرد. رکن نخست، عینیت و واقعیت‌مندی ارزش‌های اخلاقی است؛ یعنی اخلاق صرفاً بیان احساس یا قرارداد جمعی نیست. رکن دوم، وجودی بودن اخلاق است؛ به این معنا که فضایل و رذایل، به مراتب کمال یا نقص نفس بازمی‌گردند و از سنخ «شدن» انسان‌اند. رکن سوم، پیوند این مراتب با حقیقت الهی است؛ چون کمال حقیقی بدون اتصال به مبدأ کمال معقول نیست. رکن چهارم، نقش فطرت به‌عنوان ساحت پیشینی خداگرایی و خیرشناسی است که اخلاق را از درون انسان برمی‌انگیزد، نه از بیرون تحمیل می‌کند (Javadi Amoli, 2009). نتیجه این ارکان این است که اخلاق، هم واقعیت دارد و هم الزام‌آور است، زیرا در نهایت ریشه در حقیقت هستی و فطرت خداجو دارد.

نقش فطرت در این دستگاه فکری، صرفاً یک مفهوم دینی یا روان‌شناختی نیست، بلکه یک «مبنای معرفت‌شناختی» و «مبنای

انسان‌شناختی» برای اخلاق است. جوادی آملی، فطرت را نوعی گرایش و شناخت درونی نسبت به خیر و حقیقت می‌داند که با خداشناسی پیوند ساختاری دارد. بنابراین هنگامی که انسان با «خیر اخلاقی» مواجه می‌شود، این مواجهه در سطح بنیادی، مواجهه با حقیقتی است که ریشه در خدا دارد (Javadi Amoli, 2009). به تعبیر تحلیلی، اخلاق در اینجا «دلیل بیرونی» برای خدا نیست، بلکه «نشانه‌گر درونی» نسبت وجودی انسان با خداست. در این چارچوب، اخلاق انسان را به سوی خدا «هدایت» می‌کند، اما نه از طریق استنتاج احتمالاتی، بلکه از طریق بیدار کردن لایه‌های فطری و وجودی که پیشاپیش با حقیقت الهی مناسبت دارند.

همینجا تفاوت بنیادین جوادی آملی با تقریرهای استقرایی غربی آشکار می‌شود. سوین‌برن اخلاق را داده‌ای مستقل می‌گیرد و سپس می‌پرسد بهترین تبیین آن چیست (Asghari, 2019). اما جوادی آملی استقلال اخلاق از توحید را مسئله‌دار می‌داند؛ یعنی معتقد است اخلاق جدا از خدا، نه اینکه صرفاً «ضعیف‌ترین» باشد، بلکه «ناقص‌الوجود» و تهی از حقیقت است. به همین دلیل او با رویکرد «تقویت احتمالاتی» به خداشناسی موافق نیست و تأکید می‌کند که خدا باید با برهان عقلی و یقینی شناخته شود و سپس اخلاق در پرتو آن فهم گردد (Ayatollahi, 2017). دلالت پژوهشی این موضع آن است که در نگاه او، اخلاق شأن «مقدمیت اثباتی» برای خدا ندارد، بلکه شأن «کاشفیت وجودی» و «تکمیل معنایی» دارد.

در تحلیل انتقادی می‌توان گفت جوادی آملی یک ادعا را در مرکز قرار می‌دهد: اگر اخلاق را از توحید جدا کنیم، یا به نسبت می‌رسیم یا به تقلیل‌گرایی. این ادعا را می‌توان به زبان فلسفه اخلاق چنین بازخوانی کرد که نظریه‌های طبیعی‌گرا یا قراردادگرا نمی‌توانند نیروی هنجاری اخلاق را حفظ کنند، زیرا نهایتاً «باید» را به «هست» فرو می‌کاهند. چنین نقدی در ادبیات معاصر نیز قابل پیگیری است و مسئله «هستی» و «الزام» در اینجا به‌صورت جدی مطرح می‌شود (Raghebi, 2013). اما در منظومه جوادی آملی، راه‌حل فقط رد طبیعی‌گرایی نیست، بلکه بازگرداندن اخلاق به بنیان‌های وجودی

است؛ یعنی اخلاق به‌عنوان کمال نفس، و کمال نفس به‌عنوان حرکت در مسیر قرب الهی.

از این منظر، تأکید او بر اینکه «اخلاق نمی‌تواند به‌تنهایی وجود خدا را ثابت کند» نباید به معنای کم‌اهمیت دانستن اخلاق تلقی شود، بلکه به معنای تغییر کارکرد اخلاق در نظام برهانی است. او در «تبیین براهین اثبات خدا» تصریح می‌کند که استدلال‌های خداشناسی باید بر عقل برهانی بنا شوند و اخلاق در صورتی معنا و جایگاه واقعی پیدا می‌کند که در منظومه‌ای قرار گیرد که خدا پیشاپیش به نحو فلسفی اثبات شده باشد (Javadi Amoli, 2007). این موضع، به‌جای آنکه اخلاق را کنار بگذارد، آن را از سطح «شاهد تجربی» به سطح «تفسیر هستی‌شناختی» ارتقا می‌دهد: اخلاق نشان می‌دهد انسان چیست و به کجا باید برسد، و این رسیدن بدون خدا بی‌معناست.

تحلیل اختیار و مسئولیت در اندیشه جوادی آملی نیز دقیقاً در همین چارچوب وجودی قرار می‌گیرد. او اختیار را صرفاً «توان انتخاب» نمی‌داند، بلکه آن را یکی از شئون حقیقت نفس و جلوه‌ای از ارتباط وجودی انسان با خداوند تلقی می‌کند (Maleki & Mostafapour, 2022). بنابراین، مسئولیت اخلاقی در اینجا بیشتر از آنکه به «ناظر بیرونی» وابسته باشد، به «هویت وجودی» انسان وابسته است. انسان مسئول است چون موجودی مختار و در مسیر کمال است؛ و کمال او بدون نسبت با خدا قابل تعریف نیست. خوانش هستی‌شناختی از مسئولیت در اینجا، اخلاق را در سطحی عمیق‌تر از صرف فرمان و اطاعت توضیح می‌دهد و آن را به پروژه انسان‌شناسی توحیدی گره می‌زند (Dehqani, 2020).

با این بازسازی، اکنون می‌توان دید که برهان اخلاقی در اندیشه جوادی آملی واجد ابعاد مشخصی است: بعد هستی‌شناختی (اخلاق به‌مثابه کمال وجودی)، بعد الهیاتی (اخلاق به‌مثابه تجلی اسماء)، بعد انسان‌شناختی (فطرت و مسیر کمال)، و بعد معرفت‌شناختی (نقش عقل برهانی در خداشناسی). این ابعاد نشان می‌دهد که «برهان اخلاقی» در اینجا بیشتر شبیه یک «برهان ارجاعی» است: اخلاق به توحید ارجاع داده می‌شود تا معنا، معیاریت و الزام خود را حفظ کند.

از منظر نویسنده، قوت اصلی این تقریر در این است که اخلاق را از سطح پدیدارشناسی و روان‌شناسی فراتر می‌برد و آن را درون یک دستگاه متافیزیکی منسجم می‌نشانند.

در عین حال، همین تقریر پرسش‌های انتقادی مهمی نیز تولید می‌کند که در بندهای نقد باید پیگیری شوند. اگر اخلاق به‌صورت کامل درون توحید تعریف شود، آیا امکان گفت‌وگوی برون‌دینی درباره اخلاق تضعیف نمی‌شود؟ اگر اخلاق «ثمره» خداشناسی باشد، نقش تجربه اخلاقی در هدایت انسان نامعتقد چگونه تبیین می‌شود؟ و اگر یقین برهانی شرط اصلی خداشناسی باشد، آیا راه‌های معرفتی غیرقیاسی—مانند شهود اخلاقی—به کلی از کار می‌افتند یا می‌توان برای آن‌ها شأنی مقدماتی یا راهنمایانه تعریف کرد؟ این پرسش‌ها همان جایی است که نویسنده باید با حضوری پررنگ‌تر، نقاط قوت و چالش‌های تقریر جوادی آملی را روشن کند و سپس آن را در نسبت انتقادی با تقریر سویین‌برن قرار دهد.

مقایسه تطبیقی برهان اخلاقی در اندیشه سویین‌برن و جوادی آملی

مقایسه تطبیقی برهان اخلاقی در اندیشه ریچارد سویین‌برن و آیت‌الله جوادی آملی، نه تنها مواجهه دو سنت فلسفی متفاوت—یکی ریشه‌دار در فلسفه تحلیلی و دیگری برآمده از حکمت متعالیه—بلکه رویارویی دو نوع هستی‌شناسی، معرفت‌شناسی و انسان‌شناسی است. این تفاوت‌های بنیادین سبب می‌شوند که هرچند هر دو متفکر اخلاق را امری واقعی و تأثیرگذار در حیات انسانی بدانند، اما مسیر آنان در فهم و تبیین اخلاق و نسبت آن با خداشناسی در دو جهت متفاوت حرکت کند. بررسی تطبیقی این دو رویکرد همچنین نشان می‌دهد که چگونه یک مسئله واحد—یعنی اخلاق—می‌تواند در دو نظام فکری به دو معنا و کارکرد متفاوت تبدیل شود و حتی جایگاه وجودی آن دگرگون گردد.

از منظر جوادی آملی، اخلاق نه امری قراردادی، نه صرفاً تجربه‌ای انسانی و نه مجموعه‌ای از قواعد بیرونی، بلکه ریشه در حقیقت نفس ناطقه دارد و از این‌رو پیوند آن با خداشناسی، پیوندی وجودی است

دارد و نه می‌توان آن را با روش تجربه‌گرایانه تحلیل کرد؛ بلکه اخلاق بخشی از ساختار وجودی انسان و پرتوی از حقیقت الهی است که به‌طور وجودی در انسان تجلی یافته است (Javadi Amoli, 2009).

تفاوت روش‌شناختی این دو اندیشمند نیز در شکل‌دهی تقریرهای آنان از برهان اخلاقی نقش اساسی دارد. سویین‌برن از روش استقرایی - احتمالاتی استفاده می‌کند؛ روشی که در آن دلایل مختلف به‌طور انباشتی احتمال وجود خدا را افزایش می‌دهند. به بیان دیگر، برهان اخلاقی برای سویین‌برن نه یک برهان مستقل بلکه بخشی از مجموعه استدلال‌هایی است که در کنار یکدیگر تصویری معقول از جهان خدا باور ارائه می‌دهند (Asghari, 2019). او اخلاق را همچون شواهد دیگر - از جمله نظم جهان (Swinburne, 2004)، تجربه دینی (Swinburne, 2012) یا امکان وقوع معجزه (Swinburne, 1970) - در یک چارچوب تبیینی واحد قرار می‌دهد. اما جوادی آملی اساساً با چنین روش‌شناسی‌ای موافق نیست و معتقد است که خدا تنها از طریق عقل برهانی و براهین یقینی قابل اثبات است. او تأکید می‌کند که اخلاق نمی‌تواند نقطه آغاز استدلال باشد، زیرا اخلاق بخشی از حقیقت وجود انسان است و باید به مبانی فلسفی‌ای همچون امکان و وجوب و فطرت پیوند بخورد تا معنا پیدا کند (Ayatollahi, 2017).

از نظر سویین‌برن، تجربه اخلاقی انسان یک «نشانه» است؛ نشانه‌ای از وجود نظم اخلاقی در جهان. او معتقد است که انسان در مواجهه با اخلاق، در حقیقت در حال مواجهه با ساختاری عینی و جهان‌شمول است که باید منشأی برای آن یافت. اما جوادی آملی اخلاق را «آیت» می‌نامد؛ یعنی حقیقتی که از درون انسان برمی‌خیزد و نشانه‌ای است از حضور خدا در ساختار وجودی انسان. این تفاوت میان «نشانه تجربی» و «آیت وجودی»، تفاوت میان دو نوع نگاه به اخلاق را رقم می‌زند: اخلاق در نگاه سویین‌برن داده‌ای تجربی است که باید تفسیر شود، اما در نگاه جوادی آملی حقیقتی وجودی است که باید کشف شود.

نه صرفاً معرفتی. او در تفسیر تسنیم نیز بارها تأکید می‌کند که ارزش‌های اخلاقی همچون عدالت، صدق، امانت یا احسان، تنها در پرتو هستی‌بخشی خداوند و تجلی اسمای الهی معنا می‌یابند (Javadi Amoli, 2009). چنین نگاهی طبیعتاً موجب می‌شود که برهان اخلاقی در نظام فکری او بیشتر جنبه تأییدی و تکمیلی داشته باشد تا جنبه استدلالی مستقل.

در سنت فلسفه تحلیلی معاصر، سویین‌برن از برجسته‌ترین نظریه‌پردازانی است که تلاش کرده اخلاق را در قالب یک استدلال تجربی - احتمالاتی برای وجود خدا بکاود. او در تحلیل خود از اخلاق بر این مبنا تکیه می‌کند که ارزش‌های اخلاقی اموری عینی و مستقل از ذهن هستند و انسان‌ها به‌طور مشترک آن‌ها را تجربه می‌کنند. این عینیت اخلاقی، از نگاه سویین‌برن، نیازمند تبیین است و بهترین تبیین برای این عینیت، وجود موجودی است که خیر مطلق بوده و منشأ این ارزش‌ها به شمار می‌آید (Swinburne, 1993). در مقابل، جوادی آملی اخلاق را نه «داده‌ای تجربی» بلکه «مرتبه‌ای از وجود» می‌داند؛ مرتبه‌ای که در حقیقت ریشه در ذات الهی دارد و به همین دلیل، ارزش‌های اخلاقی تجلی اسمای جمال و جلال خداوند هستند (Javadi Amoli, 2005a). این تفاوت در تلقی از ماهیت اخلاق، نخستین و شاید مهم‌ترین نقطه اختلاف میان این دو اندیشمند است.

از منظر سویین‌برن، اخلاق بخشی از تجربه انسانی است که باید در قالب یک نظریه جامع جهان‌شناختی تبیین شود. او با تکیه بر اصل سادگی، استدلال می‌کند که فرض وجود خدا بهترین تبیین برای الزام اخلاقی است، زیرا نظریه‌های جایگزین - مانند طبیعی‌گرایی اخلاقی یا نسبی‌گرایی - نمی‌توانند نیروی هنجاری اخلاق را توضیح دهند (Palmer, 1989). او بر این باور است که احساس تکلیف اخلاقی و واقعیت ارزش‌های اخلاقی در صورتی معنا دارند که فرض کنیم خدایی وجود دارد که هم خیر مطلق است و هم اراده او با خیر اخلاقی هماهنگ است (Swinburne, 1998). اما جوادی آملی این نگاه را ناقص می‌داند و معتقد است که اخلاق نه نیازی به تبیین

پاسخ می‌دهد: «زیرا انسان موجودی الهی است و اخلاق مسیر تجلی الهیت اوست.»

نقدهایی که هر یک از این دو اندیشمند بر دیدگاه دیگری وارد می‌کنند، تفاوت‌های بنیادین آنان را آشکارتر می‌کند. برای مثال، برخی آثار تحلیلی در سنت غربی نقد می‌کنند که استدلال‌های سویین‌برن استقرایی‌اند و نمی‌توانند یقین‌آور باشند، به‌ویژه در حوزه اخلاق که ابهام‌های فراوانی دارد (Palmer, 1989). این نقد از منظر جوادی آملی نیز قابل طرح است، زیرا او بر این باور است که تجربه اخلاقی هرچند راهنماست، اما «دلیل» نیست و نمی‌تواند اثبات‌کننده وجود خدا باشد (Ayatollahi, 2017). در مقابل، نقدهایی که در جهان اسلام از منظر حکمت متعالیه مطرح می‌شوند، بسیاری از آن‌ها به این نکته اشاره دارند که برهان اخلاقی غربی، به دلیل نادیده گرفتن حقیقت وجودی انسان، نمی‌تواند عمق اخلاق را توضیح دهد (Raghebi, 2013).

با وجود این اختلافات، این دو رویکرد نقاط مشترکی نیز دارند. هر دو متفکر بر عینیت ارزش‌های اخلاقی تأکید می‌کنند. سویین‌برن این عینیت را دلیل بر وجود منشأ متعالی می‌داند، در حالی که جوادی آملی آن را جلوه‌ای از ذات الهی معرفی می‌کند. همچنین هر دو معتقدند که مسؤولیت اخلاقی بدون نوعی رابطه با خدا یا حقیقتی الهی، قابل تبیین نیست، هرچند این رابطه در دستگاه آنان متفاوت تعریف می‌شود. علاوه بر این، هر دو اخلاق را راهی برای هدایت انسان به سوی کمال می‌دانند، اما از دو مسیر متفاوت: سویین‌برن از مسیر «تبیین تجربی اخلاق»، و جوادی آملی از مسیر «تحلیل وجودی اخلاق».

نقدهایی که از سوی تحلیل‌گران دینی و فلسفی بر این دو رویکرد وارد شده نیز نشان می‌دهد که تفاوت آنان از سطح ظاهر فراتر می‌رود و به مبانی وجودشناختی و معرفت‌شناختی مرتبط می‌شود. برخی پژوهش‌ها در ایران نشان داده‌اند که رویکرد سویین‌برن به دلیل وابستگی به تجربه اخلاقی، در معرض این نقد قرار دارد که اخلاق ذاتاً موضوعی پیچیده و چندوجهی است و نمی‌توان آن را با یک

در تحلیل رابطه میان اخلاق و خدا، سویین‌برن به این نکته توجه می‌کند که اگر خدا وجود نداشته باشد، الزام اخلاقی نیز نمی‌تواند منشأی معقول داشته باشد. او می‌نویسد که اگر رفتار درست تنها بر اساس توافقات اجتماعی یا فشارهای تکاملی باشد، نمی‌توان گفت که این رفتار «واقعاً» درست است؛ بلکه صرفاً می‌توان گفت چنین رفتاری کارکردی زیستی دارد. بنابراین، اخلاق بدون خدا نمی‌تواند نیروی الزام‌آور خود را توجیه کند (Mosadeghi, 2013). اما جوادی آملی برعکس معتقد است که اخلاق برای تبیین نیاز به خدا ندارد، زیرا اخلاق خود جلوه‌ای از وجود خداست. در واقع، اخلاق بدون خدا نه کم‌معنا، بلکه «ناممکن» است، زیرا ارزش‌های اخلاقی از اسمای الهی برمی‌خیزند (Javadi Amoli, 2007).

تفاوت مهم دیگر در نقش «اختیار» و «مسئولیت» در برهان اخلاقی است. سویین‌برن تأکید می‌کند که انسان موجودی مختار است و این اختیار بخشی از طرح خداوند برای رشد اخلاقی انسان است (Swinburne, 1993). او معتقد است که مسؤولیت اخلاقی انسان تنها در صورتی معنا دارد که انسان در برابر خدای ناظر و خیرخواه قرار داشته باشد؛ خدایی که رفتار انسان را ارزیابی می‌کند و در صورت انجام رفتار درست، پاداش و در صورت خطا، کیفر می‌دهد. اما در نگاه جوادی آملی، اختیار و مسؤولیت نه به دلیل وجود ناظر بیرونی، بلکه به دلیل ساختار وجودی انسان مطرح می‌شود. او معتقد است که انسان موجودی فقیر و وابسته به خداست و به دلیل همین وابستگی، موظف است در مسیر کمال حرکت کند؛ مسؤولیت اخلاقی در اینجا نتیجه نسبت وجودی انسان با خداست، نه نتیجه طرح تشریحی خداوند (Maleki & Mostafapour, 2022).

از منظر سویین‌برن، الزام اخلاقی یک «دستور» است که باید منبعی برای آن یافت، اما در نظر جوادی آملی، الزام اخلاقی یک «کشف» است که ریشه در فطرت انسان دارد. سویین‌برن می‌پرسد: «چرا باید اخلاقی باشیم؟» و پاسخ می‌دهد: «زیرا خدا چنین می‌خواهد.» اما جوادی آملی می‌پرسد: «چرا اخلاق برای انسان ضروری است؟» و

سویین برن و آیت‌الله جوادی آملی روشن ساخت که اخلاق و نسبت آن با خداشناسی، امری وابسته به مبانی هستی‌شناختی، انسان‌شناختی و معرفت‌شناختی هر نظام فکری است. بنابراین اختلاف میان این دو اندیشمند در تقریر برهان اخلاقی، نتیجه تفاوت‌هایی سطحی یا اختلاف دیدگاه در روش استدلال نیست، بلکه ریشه در نگاه آنان به حقیقت انسان و جایگاه خدا در نظام هستی دارد.

سویین برن بر آن است که اخلاق، همچون سایر داده‌های تجربی زندگی انسانی، باید در قالب یک نظریه جامع جهان‌شناختی تبیین شود. او تجربه اخلاقی را نوعی رشته داده می‌داند که می‌تواند به‌عنوان شاهدی بیرونی برای نظم اخلاقی جهان مورد استفاده قرار گیرد. در این چارچوب، خدا به‌عنوان ساده‌ترین و بهترین تبیین برای واقعیت ارزش‌های اخلاقی طرح می‌شود. برهان اخلاقی او بخشی از مجموعه‌ای از شواهد است که در کنار یکدیگر احتمال وجود خدا را افزایش می‌دهند. اخلاق در اندیشه او یک «نشانگر تجربی» است که در کنار تجربه دینی، نظم جهان و امکان معجزه، به ساختن تصویری عقلانی از جهان خداوآورد کمک می‌کند. پس اخلاق در سنت سویین برن پدیده‌ای مستقل و قابل تحلیل با روش‌های استقرایی است.

اما در مقابل، جوادی آملی اخلاق را نه یک داده بیرونی، بلکه حقیقتی وجودی می‌داند که ریشه در ذات الهی دارد. او اخلاق را جلوه‌ای از اسماء الهی و بخشی از ساختار وجودی انسان می‌داند. به همین دلیل اخلاق در نگاه او، نه مقدمه اثبات خدا، بلکه نتیجه پیوند وجودی انسان با خداوند است. از این منظر، برهان اخلاقی به معنای مصطلح آن جایگاهی در نظام فکری او ندارد، زیرا خداشناسی باید از طریق براهین عقلی و وجودشناختی انجام شود، نه از طریق تحلیل تجربیات اخلاقی. اخلاق در اندیشه او شاهدی نیست که انسان را به خدا راهنمایی کند، بلکه ساحتی است که اگر درست فهم شود، خود جلوه‌ای از حضور خداست.

نکته مهم در این مقایسه آن است که در هر دو نظام فکری، اخلاق بدون خدا غیرقابل تبیین است؛ اما نه از یک مسیر و نه با یک زبان

تحلیل ساده استقرایی تبیین کرد (Mosadeghi, 2013). از سوی دیگر، رویکرد جوادی آملی نیز در معرض این نقد قرار گرفته است که او اخلاق را بیش از حد «وجودی» و «الهی» تفسیر می‌کند و کمتر به تجربه اخلاقی انسان توجه می‌کند، تجربه‌ای که در فلسفه دین معاصر بسیار برجسته شده است (Lewis, 1952).

با این حال، هر دو رویکرد به‌طور هماهنگ نشان می‌دهند که اخلاق نمی‌تواند بدون خدا، معنا یا نیروی الزام‌آور داشته باشد. اما در نحوه تبیین این معنا و الزام، تفاوت‌ها شدید است. سویین برن اخلاق را یکی از شواهد جهان بیرونی برای وجود خدا می‌داند و جوادی آملی اخلاق را یکی از مراتب جهان درونی انسان. سویین برن در جست‌وجوی «بهترین تبیین» برای اخلاق است، اما جوادی آملی در جست‌وجوی «حقیقت وجودی» اخلاق.

در نهایت، مقایسه این دو دیدگاه نشان می‌دهد که برهان اخلاقی در سنت غربی بیشتر از جنس «استدلال» است، اما در سنت اسلامی - و به‌ویژه در اندیشه جوادی آملی - بیشتر از جنس «کشف» است. سویین برن می‌کوشد اخلاق را به‌عنوان داده‌ای مستقل تحلیل کند و از آن برای استحکام نظام الهیاتی خود بهره‌گیری کند، اما جوادی آملی اخلاق را بخشی از حقیقت وجود انسان می‌داند که تنها در پرتو خداشناسی قابل درک است.

این تفاوت‌ها، نشان‌دهنده دو مسیر متفاوت در فهم رابطه میان انسان، اخلاق و خداست: مسیری که از «تجربه» آغاز می‌شود و به «خدا» می‌رسد، و مسیری که از «خدا» آغاز می‌شود و به «اخلاق» می‌رسد. هر دو مسیر در جای خود معنا دار و اثرگذارند، اما ماهیت فلسفی و الهیاتی هر یک، بنیان‌های متفاوتی را برمی‌تابد که تحلیل آن‌ها می‌تواند افق‌های جدیدی برای فهم عمیق‌تر اخلاق و خداشناسی بگشاید.

نتیجه‌گیری

برهان اخلاقی، هرچند در ظاهر موضوع مشترکی میان سنت فلسفه دین غربی و سنت حکمت اسلامی به شمار می‌آید، اما در عمل دو ماهیت کاملاً متفاوت پیدا می‌کند. مقایسه تطبیقی اندیشه‌های ریچارد

خیرخواه معنا می‌کند، در حالی که جوادی آملی مسئولیت را ناشی از فقر وجودی انسان و وابستگی او به خدا می‌داند.

در مجموع، این پژوهش نشان داد که برهان اخلاقی نه در یک نسخه جهان‌شمول و ثابت، بلکه در پیوند با نظام‌های فکری و هستی‌شناختی گوناگون معنا می‌یابد. سویین‌برن اخلاق را دلیل و شاهدهی برای وجود خدا می‌بیند، اما جوادی آملی اخلاق را فصل مهمی از رابطه وجودی انسان و خدا می‌داند که تنها در منظومه توحیدی قابل تبیین است. هر دو نگاه می‌کوشند اخلاق و خداشناسی را به یکدیگر پیوند دهند، اما مسیرهای متفاوتی را انتخاب می‌کنند: یکی مسیر استدلال و تجربه، و دیگری مسیر وجود و فطرت.

بنابراین، نتیجه کلیدی این مقاله آن است که برهان اخلاقی در اندیشه سویین‌برن و جوادی آملی دارای «کارکردهای متفاوت» است: در اولی کارکرد استدلالی و معرفت‌شناختی، و در دومی کارکرد وجودی و کمال‌گرایانه. از این‌رو، مقایسه این دو تقریر نه صرفاً مقایسه دو برهان، بلکه مقایسه دو جهان‌بینی و دو درک بنیادین از انسان، اخلاق و خداست.

مشارکت نویسندگان

در نگارش این مقاله تمامی نویسندگان نقش یکسانی ایفا کردند.

تعارض منافع

در انجام مطالعه حاضر، هیچ‌گونه تضاد منافی وجود ندارد.

EXTENDED ABSTRACT

The question of whether moral experience can serve as a basis for affirming the existence of God has occupied a central place in both Western philosophy of religion and Islamic philosophical-theological thought. Although the moral argument has been developed in diverse forms—ranging from Kant's practical postulates to Adams's theistic moral realism—contemporary discussions have brought renewed attention to its epistemic structure and metaphysical presuppositions. Within this intellectual landscape, the contrast between Richard Swinburne's probabilistic-inductive formulation and Ayatollah Abdullah Javadi Amoli's metaphysical-ontological grounding

واحد. سویین‌برن می‌پرسد: «ارزش‌های اخلاقی چگونه ممکن‌اند؟» و پاسخ او این است که اخلاق نیازمند منشأی متعالی است. جوادی آملی می‌پرسد: «اخلاق چیست؟» و پاسخ می‌دهد: «مرتبه‌ای از وجود که تنها در پرتو توحید معنا دارد.» سویین‌برن در پی یافتن بهترین تبیین برای اخلاق است، اما جوادی آملی در پی کشف حقیقت وجودی اخلاق. سویین‌برن اخلاق را به جهان بیرونی پیوند می‌دهد و جوادی آملی آن را به جهان درونی نفس مرتبط می‌سازد.

از سوی دیگر، تحلیل نشان داد که سویین‌برن اخلاق را ابزاری معرفت‌شناختی می‌داند که می‌تواند در کنار سایر شواهد به استحکام باور به خدا کمک کند. اخلاق نزد او نقشی استدلالی دارد. در مقابل، اخلاق نزد جوادی آملی نقشی سلوکی، وجودی و کمالی دارد. انسان از راه اخلاق از نقص به کمال حرکت می‌کند و همین حرکت اخلاقی، خود نشانه‌ای از پیوند وجودی او با خداست. بنابراین اخلاق نه ابزار اثبات خدا، بلکه مسیر قرب به خداست.

این تفاوت در نگاه به اخلاق، در تبیین نقش اختیار، مسئولیت و الزام اخلاقی نیز نمود پیدا کرد. سویین‌برن اختیار را ابزاری در طرح الهی برای رشد اخلاقی انسان می‌داند، اما جوادی آملی اختیار را پرتوی از اراده الهی و بخشی از ساختار وجودی انسان معرفی می‌کند. سویین‌برن مسئولیت اخلاقی را تنها در پرتو وجود خدای ناظر و

presents one of the most fruitful comparative opportunities. Swinburne proposes that the objectivity of moral truths, the universal experience of moral obligation, and the human sense of responsibility are best explained by the existence of an essentially good God who creates and sustains moral order (Swinburne, 1993, 1998, 2004). In contrast, Javadi Amoli situates morality within a Qur'anic-philosophical framework grounded in the unity of divine attributes, the existential structure of the human soul, and the metaphysical relation between Creator and creation (Javadi Amoli, 2005a, 2005b). While Swinburne considers morality as phenomenological data contributing to a cumulative case for God through the principle of

the best explanation (Asghari, 2019), Javadi Amoli views morality as an ontological sign (āyah) rooted in human fitrah, not as an inferential premise in a probabilistic argument (Ayatollahi, 2017). This extended abstract presents the core findings and analytical trajectory of the study, supplemented throughout with in-text citations.

Moral philosophy, as a discipline, involves conceptual clarification concerning the nature of moral values, the meaning of moral judgment, and the foundation of normativity. In analytic philosophy, distinctions between normative ethics, metaethics, and moral epistemology shape the discourse. Swinburne adopts a robust moral realism, arguing that moral truths hold independently of human psychology and cultural conventions (Swinburne, 1993). His view parallels, at some points, Robert Adams's claim that the nature of moral goodness is grounded in the character of a supremely good God (Adams, 1999). However, Swinburne diverges by treating moral facts as explanatorily fundamental data in need of a metaphysical grounding. The plausibility of moral obligation, in his framework, is impossible to justify on purely naturalistic or evolutionary accounts, since such accounts fail to explain the prescriptive force of morality (Mosadeghi, 2013). This is why he argues that a morally perfect God constitutes the simplest and most adequate explanation of why certain actions are objectively right or wrong (Palmer, 1989). Javadi Amoli, however, frames moral values within a metaphysics of existence, drawing from Islamic philosophy's distinction between essence and existence. He holds that moral values are not arbitrary commands but existential perfections reflecting divine names and attributes (asmā' al-ḥusnā), such as justice, wisdom, and mercy (Javadi Amoli, 2009). In this regard, his position echoes, but also surpasses, theistic moral realism: moral truths are not merely grounded in God; they are manifestations of God's ontological reality within the human soul (Dehqani, 2020). This difference creates two distinct routes from morality to theism:

explanatory-inductive versus existential-metaphysical.

Swinburne's argument is methodological in nature. As a leading figure in contemporary philosophical theology, he employs Bayesian reasoning to integrate diverse bodies of evidence—cosmological, teleological, experiential, and moral—into an overarching probabilistic case for theism (Peterson et al., 2013; Swinburne, 2004). Moral awareness, within this schema, functions as one of several confirming evidences that raise the likelihood of the hypothesis that an all-good God exists. According to Swinburne, human beings perceive certain actions as inherently right or wrong, and this perception, far from being reducible to socio-cultural conditioning or evolutionary habituation, points to an independent moral order. The very experience of obligation—what one “ought” to do—requires an ontological anchor strong enough to sustain its authority (Craig, 1994). Without such grounding, testimony to moral responsibility collapses into psychological inclination or collective sentiment. Therefore, the inductive moral argument plays a significant supporting role in Swinburne's cumulative case. Nonetheless, critics have pointed out that his argument relies heavily on interpreting moral intuitions as accurate perceptions of objective moral reality, a move that naturalists may contest (Raghebi, 2013). Swinburne is aware of such objections but maintains that the explanatory power and simplicity of theism outweigh the convoluted alternatives that materialism or relativism would require (Masoumi & Zare, 2023).

Javadi Amoli presents a fundamentally different structure. His conceptual framework is deeply intertwined with Islamic metaphysics, the Qur'anic anthropology of fitrah, and the philosophical heritage of Mullā Ṣadrā. For him, morality emerges from the existential configuration of the human soul, which is created upon divine form and oriented toward perfection. Human recognition of justice, benevolence, and truth is not merely cognitive or affective, but ontological: it reflects intrinsic harmonization with divine attributes

imprinted within the soul (Javadi Amoli, 2005a). Therefore, moral awareness is not grounds for inferring God but evidence of an already-existing metaphysical relation between the human being and God. The task of moral epistemology, in this view, is to uncover this relation, not to construct arguments from it. Unlike Swinburne's inductive ascent from moral facts to a moral God, Javadi Amoli posits that knowledge of God is achieved through rational metaphysical arguments rooted in the nature of being itself. Once divine existence is established, the structure of morality becomes clear: moral values are reflections of reality, not mere prescriptions. For this reason, he critiques Western formulations that treat morality as independent data leading to theism, seeing such approaches as insufficiently grounded in ontology (Maleki & Mostafapour, 2022). In his view, moral facts cannot be self-standing entities in need of explanation; they are modes of existential perfection that ultimately point back to God by metaphysical necessity.

The contrast between the two thinkers becomes sharper when analyzing the role of freedom and moral responsibility. For Swinburne, moral responsibility presupposes libertarian free will, which he considers essential for a moral universe. Without genuine freedom, praise and blame lose meaning, and moral categories collapse (Swinburne, 1993). This free will is granted by a moral God who desires that rational agents participate in moral growth through authentic choices. In this sense, the structure of the moral argument depends upon the coherence of libertarian agency. Javadi Amoli similarly affirms human freedom but within a metaphysical system where existence is graded (*tashkīk al-wujūd*) and human agency is understood in terms of existential dependence on God. Human freedom is not a neutral faculty bestowed externally; it is a mode of existence that reflects divine will. Accordingly, moral responsibility arises not from the presence of an external lawgiver but from the human being's ontological orientation toward perfection. This makes responsibility intrinsic rather than imposed.

Western critiques of Swinburne's moral argument emphasize its dependency on specific metaethical assumptions that may not be universally shared (Shaddel et al., 2022), whereas Islamic critiques emphasize the insufficiency of probabilistic reasoning for matters of divine knowledge.

In conclusion, the extended comparison reveals that although both Swinburne and Javadi Amoli defend the objectivity of moral values and the meaningfulness of moral responsibility, their approaches diverge both methodologically and metaphysically. Swinburne uses morality as empirical-phenomenal evidence in a cumulative probabilistic argument for God, whereas Javadi Amoli interprets morality as ontological evidence of humanity's existential rootedness in the Divine. The implications of this difference extend to epistemology, anthropology, ethics, and theology. The study shows that the moral argument cannot be understood apart from its larger intellectual context, and that comparative analysis between Western analytic and Islamic metaphysical approaches opens new horizons for deeper understanding of the relation between morality and theism.

References

- Adams, R. M. (1999). *Finite and Infinite Goods: A Framework for Ethics*. Oxford University Press.
- Asghari. (2019). The Best Explanation Argument for the Existence of God (Swinburne).
- Ayatollahi. (2017). A Study of Javadi Amoli's View on Proofs of God's Existence.
- Craig, W. L. (1994). *The Moral Argument*.
- Dehqani. (2020). Infinite God and Ontological Consequences in Javadi Amoli's Philosophy.
- Javadi Amoli, A. (2005a). *The Monotheism in the Quran*. Esra Publishing.
- Javadi Amoli, A. (2005b). *Thematic Exegesis of the Quran: Revelation and Prophethood*. Esra Publishing.
- Javadi Amoli, A. (2007). *Explanation of the Proofs for God's Existence*. Esra Publishing.
- Javadi Amoli, A. (2009). *Tafsir Tasnim*. Esra Publishing.
- Lewis, C. S. (1952). *Mere Christianity*. Geoffrey Bles.

- Maleki, & Mostafapour. (2022). God's Existence in the Quran Based on Javadi Amoli's Interpretation.
- Masoumi, M., & Zare. (2023). Natural Theology and Islamic Philosophy: Analysis of Swinburne's Framework.
- Mosadeghi, H. (2013). Critical Review of Major Moral Arguments.
- Palmer, M. (1989). A Critique of Swinburne's Interpretation of the Design Argument.
- Peterson, M., Hasker, W., Reichenbach, B., & Basinger, D. (2013). *Reason and Religious Belief*. Oxford University Press.
- Raghebi. (2013). *God and Moral Realism*
- Shaddel, Imanpour, & Atrak. (2022). Critique of Swinburne's View on God's Omniscience.
- Swinburne, R. (1970). *The Concept of Miracle*. Macmillan.
- Swinburne, R. (1993). *The Coherence of Theism*. Oxford University Press.
- Swinburne, R. (1998). *Providence and the Problem of Evil*. Oxford University Press.
- Swinburne, R. (2004). *The Existence of God*. Oxford University Press.
- Swinburne, R. (2012). Philosophy of Religion Issues.